

مشروطه ایرانی وارداتی نیست

رویداد ایده مشروطیت در مدرسه تردید
با حضور داریوش رحمانیان و رضا
نجفزاده

محسن آزموده

صد و هفده سال از صدور فرمان مشروطیت در تاریخ 14 مرداد 1285 خورشیدی توسط مظفرالدین شاه قاجار، در نتیجه تکاپوها و تلاشهای ایرانیان می‌گذرد. در این بازه زمانی همچنان درباره چیستی و چرایی مشروطه، علل وقوع آن و پیامدهایش حرف و حدیث هست. بسیاری آن را انقلاب و خیزش می‌خوانند برای تحقق حاکمیت قانون، شماری از خواست عدالتخانه می‌گویند، عده‌ای شورشی بدون پشتوانه فکری عمیق و برخی حتی از توطئه بیگانگان سخن به میان می‌آورند و آن را خوراک پخته در دیگ سفارت بریتانیا تلقی می‌کنند. درباره پیروزی و کامیابی و شکست و ناکامی مشروطه‌خواهی ایرانیان هم اتفاق نظر وجود ندارد. عصر پنجشنبه 19 مرداد 1402 مدرسه مجازی فلسفه تردید، میزبان دو تن از پژوهشگران علوم انسانی در ایران بود، تا درباره ایده مشروطیت بحث کنند. در این جلسه رضا نجفزاده، استاد اندیشه و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، فقراتی راجع به ایده مشروطیت ایران بیان کرد و داریوش رحمانیان استاد تاریخ دانشگاه تهران، در این باره بحث کرد که اندیشه مشروطیت در ایران یکسره وارداتی نیست و برای فهم و تبیین آن باید به سنت و تاریخ و فرهنگ ایران هم رجوع کرد.

7 فقره درباره ایده مشروطیت

رضا نجف زاده: بحث من تابع پژوهشی است که در سال‌های اخیر شروع کرده‌ام و تا کنون يك مجلد از آن تحت عنوان «تجدد رمانتیک و علوم شاهی» منتشر شده است و اکنون در حال نگارش دو مجلد دیگر هستم. سعی می‌کنم بحث خود را در هفت فقره ارائه کنم. پیش‌تر به دو مقدمه اشاره می‌کنم.

اول اینکه اساساً سخن گفتن از چیزی به عنوان شکست مشروطیت از نوعی ذهنیت ویگی در تاریخ نگاری ناشی میشود. این ذهنیت تاریخ را خطی، دارای غایت و پیشرفت محور میدانند. در حالی که از منظر دیرینه‌شناسانه نمیتوان در تاریخ چیزی به عنوان پیشرفت را سراغ گرفت. اولاً مفهوم پیشرفت حاصل ذهنیت حاکمانه است، ثانیاً این مفهوم حاکی از نوعی ذهنیت پیشتاز باوری انقلابی است. این ذهنیت دولت باورانه و تقدم انقلاب به ماهو انقلاب، سوبژکتیویته ایرانی معاصر را همواره درگیر کرده است. نکته دوم را با وامداری از برایان تیرنی مورخ بریتانیایی بیان میکنم. تیرنی میگوید زندگی در گذشته تفریح جویندگان عتیقه است، لکن وظیفه مورخ توضیح و تبیین و تفسیر است.

مشروطه ایرانی فاقد صورت‌بندی فلسفی

و الهیاتی نظام‌مند است

باید از ذهنیت فوریت‌طلبانه و کوتاه‌مدت در اندیشیدن به مشروطیت حذر کنیم. سنت درازدامن مطالعات دیرینه‌شناسانه در تاریخ نگاری اندیشه اروپا به ما کمک میکند تا این نکته را بر برسیم. از منظر این سنت پیدایش فکر مشروطه در پیوند با الهیات مسیحی و سنت کلیسا شناسی صورت گرفته است. این محققان دوره طولانی از سال 1150 تا سده هفدهم میلادی را برای جستن تبارهای فکر و نظم مشروطه ملاک قرار میدهند. این دوره طولانی در عین تحولات مستمر، یک دوره یکپارچه و متصل است. بر این اساس شاهدیم که انسان باوری مدنی با جنبشهای شوراگرایی و در کنار اینها با سنت کنونیست‌های قرون وسطا که ضد خودکامه و ضدجباریت هستند و عدالت‌طلب هستند، در پیوند است. این نکته را برای ورود به خوانش فقراتی از متن‌ها و رخدادهایی که در ایران تحت نام جنبش مشروطه شروع شده و تاکنون ادامه دارد، ملاک قرار میدهیم. چیزی به نام شکست در این پروژه معنا ندارد. پیوند بین سنت‌های فلسفی و ادبیاتی و الهیاتی در متن‌ها و رخدادهای ما قابل توجه است و یکپارچگی و نظام‌مندی استواری بین آنها نیست، بلکه با کثرتی از متن‌ها مواجه هستیم که رخدادهای متکثر و ریزوماتیکی را همراهی میکنند. برای مثال میتوان به رساله «مکالمات حاجی مقیم و مسافر در بیان حقیقت معنای مشروطه و مطلقه» که در سال 1327 قمری، یعنی سال نگارش رساله مشهور تنبیه‌الامه نگاشته شده، مراجعه کرد یا به رساله‌های نویسندگانی چون شیخ محمد اسماعیل محلاتی و سید عبدالحسین لاری یا سید نصرالله تقوی و سید عبدالعظیم عمادالعلمای خلخالی و میرزا علی اصفهانی و ... نوشته‌اند.

این نویسندگان سنت بزرگی از در هم تنیدگی تفقه و تفلسف را شکل می‌دهند، در کنار مورخانی مثل ملکم‌خان که به زبان‌های انگلیسی و فارسی به تنقیه مبانی مشروطیت می‌پردازد. به نظر می‌رسد این نگرش عاری از نوعی شیزوفرنی نیست. مثلاً ملکم در تقریر بنیان‌های فکر مشروطه از نوعی «مگانومالیا» رنج می‌برد. در همین سنت ریزوماتیکی که نظم یکپارچه‌ای ندارد، صورت‌بندی‌های درخشان و تنقیه‌های مفهومی قابل توجهی صورت می‌گیرد. مثلاً میرزا حسن‌خان تفرشی یا منطق‌الملک نوشته: «استمداد از مردم در تاسیس قوانین عدلیه موافق احکام الهیه که مبني و مبتني بر حقیقت و اس و اساس مشروطیه هست و اینکه مردم بکوشند تا حقوق هیئت عمومیه را تحت صیانت قوانین نبویه برپا بدارند». این فقرات حاکی از فقدان یک نظم سراسری در فکر مشروطه‌خواهان نخستین یا مرحله دوم ما هست که ایرانیان تجربه می‌کنند. این نشان می‌دهد که فکر مشروطه‌خواهان در ایران هنوز در حال شدن هست و به آن قوام لازم نرسیده.

سنت مشروطه‌خواهی ایرانیان اساساً انحطاط‌باورانه است

از آخوندزاده و شاهزاده جلال‌الدین میرزا تا کودتایان مدعی مشروطه و از ادیبان و زبان‌شناس‌های حاکمیت پهلوی تا ایران‌شهرگرایان جدید، این انحطاط‌باوری رکن اساسی فکر مشروطه را تشکیل می‌دهد. البته نباید این مدعا و فرضیه را منفي تلقي کرد. این تقریر، نوعی تقریر دیرینه‌شناسانه از مشروطیت هست. انحطاط‌اندیشی به معنای محکوم کردن این نویسندگان و اندیشمندان نیست، مگر به فرجام عملی سخن این‌ها توجه کنیم که در جای خود قابل ارزیابی است.

پیوند مشروطه‌خواهی و جمهوری‌خواهی

پس از کودتای حوت 1299 این پیوند باعث بدنام شدن مفهوم جمهوری‌خواهی شد و فرجام ناخوشی برای مفهوم جمهوری به دنبال داشت. حتی دیدار رضاخان سردار سپه با مراجع سه‌گانه در نجف مرحومان آیت‌الله میرزای نایینی، آیت‌الله سید ابوالفضل اصفهانی و شیخ عبدالکریم حائری هم نتوانست این مفهوم ارجمند جمهوری را تطهیر کند.

کودتای میراث‌بران جمهوری

میراث‌بران جمهوری به نام انقلاب چندین بار کودتای قانونی کردند و حقوق‌دان‌های برجسته‌ای مثل احمد متین‌دفتری تئوریسین این کودتاهای قانونی بودند؛ کودتا در ساختار قانون اساسی مشروطیت، کودتا در

نظم مشروطه. کودتا به عنوان يك رخداد تنش‌آمیز دارای بار نظامی و عملیاتی است. مراد از کودتا در ساختار قانون اساسی مشروطیت این است که این رخداد تنش‌آمیز و تغییر نظم به شکل حقوقی صورت می‌گیرد. در کنار احمد متین دفتری، سید حسن تقی‌زاده، محمد ساعد و محمد صادق طباطبایی هم به لحاظ حقوقی این کودتا را تمهید می‌کنند و به اجرا می‌رسانند. کودتا در قالب فرمان حاکم و احکام استثنایی و اضطراری به يك نهاد تبدیل می‌شود. ساختار حقوقی مشروطیت ایجاب می‌کرده این رخداد به قانون تبدیل شود. این تناقض در خود سند مشروطیت آغازین ما نهفته بود. بر آن اساس در دهه‌های بعد از کودتای 1299 زمینه برای ایجاد کودتاهای پی در پی حقوقی در ایران ایجاد می‌شود. مثلاً تشکیل مجلس موسسان دوم قانون اساسی در اردیبهشت 1328 یکی از مراسم‌های قانونی شدن اقدام استثنایی شاه و قشاه برای تعلیق مشروطیت است. اینجا شاهدیم که تعارض میان حقوق مردم و حقوق سلطنت در سند آغازین مشروطیت نهفته بود و شاه بعد از سال‌های بحرانی 1299 و 1300 چنین زمینه‌هایی را می‌بیند و از آنها بهره می‌برد. سید حسن تقی‌زاده به عنوان پشتیبان تئوریک و حقوقی این ماجرا و کارگزارانی چون محمد ساعد و محمد صادق طباطبایی که هر سه اینها از مبارزان و مجاهدان مشروطه بودند، به این رخداد کودتایی حقوقی کمک می‌کنند.

تاریخ تجدد ایرانی، تاریخ تجدد ناراضی و مقاومت است

معمولاً تاریخ مشروطه‌خواهی ایرانیان از منظر تاریخ تطور نظم موسوم به تجدد آمرانه یا تجدد سلطانی نگاشته شده است. لکن می‌بایست روی دیگر این رخداد را در نظر گرفت. در مقابل تجدد سلطانی و آمرانه همواره نوعی تجدد مقاومت و ناراضی هم قد علم کرده است. این از پیش‌فرض تقدم مقاومت بر قدرت ناشی می‌شود. در این پیش‌فرض می‌توان میدان‌های منازعه‌انگیزی مثل زندان و محکمه را مورد واریسی قرار داد. مثلاً محکمه میرزا رضا کرمانی و مجلس استنطاق از او، یکی از درخشان‌ترین ماجراهای تاریخ نظم مشروطه و متجددانه ناراضی است. مثال دیگر محکمه مسبب حادثه کاخ مرمر و به ویژه مجلس استنطاق از پرویز نیکخواه است. مثال سوم محکمه دوازده تن متهم به سوء قصد به خاندان سلطنت است. از آن 12 تن، کرامت دانشیان و خسرو گل‌سرخي به اعدام محکوم شدند. این محکمه سوم در کنار محکمه اول میدان خوبی برای واکاوی دوباره تجدد ایرانی و اندیشیدن به مشروطیت از منظر تجدد ناراضیان است.

دو مشی متجددان ناراضی

بخشی از تجدد ناراضی همواره مشی چپ‌گرایانه داشته، اما بخش بزرگ‌تر آن مشی اصلاح‌طلبانه و لیبرال داشته است. برای مثال نامه‌هایی که به شاه نوشته شده، از موضع مشروطه‌خواهان است. بخش چپ‌گرایانه هم در امتداد مشروطه‌خواهی رادیکال و سوسیالیستی ایرانیان قابل تفسیر است که گاهی مشی مسلحانه را برای تحقق نوعی مشروطیت ضد سلطانی در پیش گرفته‌اند. این مشروطیت ضد سلطانی اساساً اصلاح‌طلبانه و لیبرال نبوده و همیشه به قطع کردن سر شاه می‌اندیشیده است. نمونه‌اش محکمه میرزا رضا کرمانی و محکمه دوازده تن متهم به سوء قصد به اعضای خاندان سلطنت است، یا محکمه مهندسان انقلابجویی که حادثه کاخ مرمر را نمایندگی می‌کردند.

گفتمان تربیت محور و آگاهی محور

تا رخداد 1357

آیت‌الله سید محمد طباطبایی در سال 1283 شمسی در گفت‌وگو با ناظم‌الاسلام کرمانی جملاتی دارد که از منظر تاریخ تحول مفاهیم جدی است و پاسخی به پژوهشگرانی که می‌گویند مشروطه‌خواهان ما با مفاهیم ملت و دولت و نظم مشروطه و نظم قانونی آشنایی نداشتند. این جملات از منظر دیرینه‌شناسانه هم به تنش‌آلود بودن گفتمان تربیتی و آگاهی‌محور دلالت دارد. آیت‌الله سید محمد طباطبایی در پاسخ به ناظم‌الاسلام کرمانی که در تاریخ بیداری ایرانیان آمده، می‌گوید: به این زودی مشروطه نخواهیم داشت، زیرا مشروطیت در وقتی است که افراد ملت عالم باشند. او می‌فرماید: زمانی دولت مشروطه خواهد شد که افراد ملت معنای ملیت و قومیت را بدانند و بر نفع و ضرر ملکی که ما به‌الاشتراک عمومی اهالی مملکت است، وقوف پیدا کنند. از منظر تاریخ مفاهیم می‌بینیم که گوینده این سخن به خوبی به این مفهوم اندیشیده و به درستی معنایی از commonwealth را (شاید در بی‌خبری از این مفهوم) به کار می‌برد و دیگر اینکه این گفتار کاملاً تربیت محور است. اما ناگهان انقلاب در بطن این گفتمان تربیت محور که تا 1357 تداوم دارد، از راه می‌رسد. انقلاب حاصل واژگون شدن این توازن نیروها است. این واژگون‌سازی منتظر تربیت جمعیت نسوان و مردان نخواهد بود و بدن‌های ناآرام و فرودست انگاشته شده، منتظر تنظیم مناسبات نیروها از بالا نخواهند بود. روزی اضطرابی بر پیکر حکمران وارد کردند که فرجام آن قابل پیش‌بینی نیست.

استاد اندیشه و علوم سیاسی
دانشگاه شهید بهشتی

مشروطه وارداتي نيست

داریوش رحمانیان: آنچه در این مجلس می‌گویم شاید مناقشه برانگیز باشد و با توجه به اوضاع و احوال امروز حساسیت برانگیز باشد. اصل مساله خیلی ساده است، آیا ایده مشروطیت یکسره از بیخ و بن، تام و تمام يك ایده وارداتي بود و كاملا از غرب آمد؟ آیا نمی‌توانیم پیشینه و ریشه‌هایی برای این ایده در اندیشه و فرهنگ و تاریخ خودمان بیابیم؟ در پیوند با این پرسش، این فرضیه را پیشنهاد می‌دهم که فرض کنیم ایرانیان در دوره قاجاریه با غرب جدید و با نظام‌های دموکراتیکی که در پاره‌ای از کشورهای اروپایی به ویژه انگلستان و فرانسه برخورد نمی‌کردند و آشنا نمی‌شدند، حتی فراتر از آن فرض کنیم غربی وجود نداشت و ندارد، آیا ایرانیان محکوم بودند که برای همیشه در آن نظام استبدادی، خودکامه و آشفته به زندگی خودشان ادامه دهند؟ آیا امکان این وجود داشت که بدون برخورد با غرب و آشنایی با مدنیت مغرب‌زمین و نظام‌های سیاسی مدرن، نه در قرن نوزدهم یا اکنون، بلکه در آینده‌ای دوردست سرانجام ایرانیان استبداد و خودکامگی را مهار بزنند؟

نگاه اروپامرکز انگار برای تجدد يك سرشت كاملا اروپایی و غربی قائل است و در نتیجه معتقد است مفاهیمی مثل مشروطیت، دموکراسی، جمهوری، آزادی، حقوق بشر و ... تنها در غرب امکان زایش و پرورش آنها وجود داشت. بنابراین مشروطیت و مفاهیم مذکور از بیخ و بن و ذاتا غربی و اختراع غربی بوده‌اند و در شرق و جاهای دیگر امکان پیدایش و زایش چنین اندیشه‌ها و آموزه‌هایی وجود نداشته است. این نظر از دید من قابل تردید است.

سنت مشروطه‌خواهی غربی

درست است که مشروطیت و نظام‌های دموکراتیک مدرن با نظام‌های سیاسی و حتی دموکراتیک قدیم از جهات زیادی قابل قیاس نیستند و اگر قیاس کنیم، چه بسا به ورطه‌های زمان‌پریشی (آناکرونیسم) و مکان‌پریشی و فرهنگ‌پریشی فرو افتیم. بسیاری از محققان خاستگاه مشروطیتی را که در اروپا و به ویژه انگلستان شکل گرفت، به ماجرای «ماگنا کارتا» یا «ماگنا چارته» یعنی قیام اشراف انگلستان علیه پادشاه آن زمان جان سانتر و صدور منشور کبیر و مقید کردن قدرت پادشاه به قواعد و اصول آن منشور باز می‌گردانند. البته می‌دانیم که انگلیسی‌ها با ماگنا کارتا به عنوان يك نظام فراگیر و پایه‌دار نرسیدند. سال‌ها و قرن‌ها طول کشید و چالش‌ها و موانع سختی پدیدار شد و انگلیسی‌ها طی

کوشش‌های درازآهنگ، سرانجام در سده هفدهم، با دو انقلاب نقطه عطفی را در نهضت چارتیسم و مشروطه‌گرایی خودشان رقم زدند، یعنی در سال‌های 1648 و 1688. پس از آن هم نهضت چارتیسم همچنان به راه خود ادامه داد و تحول مشروطه انگلستان که مشروطه پادشاهی بود، به مشروطه پارلمانی در قرن 19 و در سال 1809 به وقوع پیوست. از آن زمان به بعد هم این جریان تکاملی ادامه داشته و دارد و متفکران سیاسی در خود انگلستان به این مساله می‌اندیشند.

اما آنچه در انگلستان و در کشورهای دیگر اروپای مدرن مثل هلند و فرانسه رخ داد، مبتنی بر ریشه‌ها و پیشینه‌هایی بود. یعنی تحولات اروپای مدرن و شکل‌گیری نظام‌های جمهوری و مشروطه مدرن را نمی‌توان فارغ از آن پیشینه‌ها مطالعه کرد. متفکران زیادی در اروپا اشاره کرده‌اند که بخش مهمی از آن نظام حقوقی که مبنای کنستیتوسیون‌های مدرن قرار گرفت، مبتنی بر نظام حقوق رومی بود. روم هم پیش آنکه امپراتوری شود، چند سده جمهوری یعنی به تعبیر خودشان «رس پابلیکو» بود و در آن نظام جمهوری هم یک ساختار سه‌گانه وجود داشت، یعنی هم کنسول‌ها وجود داشتند که سالانه انتخاب می‌شدند، هم مجلس سنا وجود داشت که از «سینکس» به معنای مجربان و ریش‌سفیدان قوم می‌آمد و هم مجلس مردم یا عمومی که قدرت داشت و هر طایفه و خاندان و گروهی یک نماینده به عنوان تریبون داشتند. پیش از روم هم دولت‌شهرهای یونان را داریم. اروپاییان یونان را مادر تمدن یونانی می‌دانند. در یونان هم نظام‌های شورایی داشتیم. اما به هر حال نظام‌های موروثی و پادشاهی تا چند سده در یونان پدیدار نشدند. بعداً یونان ابتدا زیر سلطه مقدونیه و اسکندر قرار گرفت و سپس هم به عنوان یک استان رومی به حیات تاریخی خود ادامه داد.

آگاهی ایرانیان از نظام‌های غیراستبدادی

نکته مهم در مورد ایران این است که ایرانیان از روزگاران کهن نظام دولت را ایجاد کردند. به یک معنا نخستین دولت جهانی که پدیدار شد، با هخامنشیان بود از همان زمان به بعد ایرانیان آگاهی‌هایی از نظام‌های سیاسی غیرپادشاهی که در یونان و بعداً در روم بود، به دست آوردند. بنابراین آگاهی ایرانیان از نظام‌های سیاسی غیرپادشاهی و غیر استبدادی مربوط به دوره قاجاریه و سده نوزدهم نمی‌شود و یک آگاهی دیرین است. در آثار مختلف تاریخی درباره این آگاهی‌ها اشارات جالب توجهی هست. برخی از پادشاهان ایران باستان با فیلسوفان یونانی نامه‌نگاری داشتند. ایرانی‌ها در دوره هخامنشی با توجه به گرفتاری‌های آسیای صغیر، ناچار بودند از

سیستم سیاسی مبتنی بر دولت‌شهر در یونان باستان آگاهی‌هایی به هم برسانند.

افسانه استبداد دو هزار و پانصد ساله

من این تعبیر «استبداد دو هزار و پانصد ساله» را يك كلان روایت میدانم و معتقدم باید با آن به شکل انتقادی مواجه شد. این تعبیر جاهایی تبدیل به يك افسانه شده است، زیرا با این تعبیر کل تاریخ‌مان را يك شکل می‌کنیم، یعنی گویا ما 2500 سال استبداد پادشاهی يك شکل از سنخ چنگیزی و تیموری و ... داشتیم. این ادعا از نظر تاریخی غلط و قابل نقد و ایراد جدی است. در ایران باستان نظام پادشاهی ما مقید و محدود به قدرت خاندان‌ها و اشراف بوده است. در بخش‌هایی از تاریخ ایران باستان، اشاراتی بر وجود مجلس هست. ما در دوره اشکانیان مجلس مهستان و بزرگان داشتیم. بنابراین به کار بردن تعبیر استبداد دو هزار و پانصد ساله به این معنا که ما در کل تاریخ مان گرفتار يك سیستم غیرقانونی و ضد مردمی بودیم که خودش را خدا و نماینده آسمان بر زمین می‌دانست و مردم را رعیت بدون حق و حقوق تصور می‌کرد، از نظر تاریخی منتفی است.

حق شورش در ایران

ضمن آنکه هم در اندیشه و فرهنگ ایران باستان و هم در اندیشه و فرهنگ دوران اسلامی، حقی وجود داشته که از آن می‌توان به عنوان «حق شورش» و «حق اعتراض» تعبیر کرد. یعنی در ایران باستان در متون و منابع دینی شاهدیم که به صراحت گفته می‌شود اگر مردم تشخیص بدهند که حاکم و حکومتی فاسد است و در مال و جان آنها را به خطر انداخته، حق دارند بر آن شورش کنند و آن را بر بیندازند. این اصل در اندیشه سیاسی مسلمانان هم همچنان وجود دارد و اندیشمندان تا سده‌های چهارم و پنجم راجع به آن حرف می‌زنند. از سده پنجم و ششم به این سو است که این حق اعتراض و شورش، در متون ما کمرنگ می‌شود و به يك معنا کنار زده می‌شود. بنابراین اگر به این پیشینه‌ها توجه کنیم، درمی‌یابیم این تصور که همواره گرفتار يك نظام استبدادی بودیم که هیچ قانونی نداشته و مفاهیم حق انتخاب و انقلاب و شورش و آزادی در دوران مدرن زاده شده‌اند و زادگاه‌شان غرب بوده و یکسره وارداتی بودند، از نظر من منتفی است.

نکته مهم اینکه از روزگاری به بعد ما ایرانیان خود نظام پادشاهی را مقدس کردیم. به عبارت دیگر اگر تاریخ ایران را مرور کنید، در

می‌باید که ایرانیان در زمره شورشی‌ترین و ناآرام‌ترین مردم جهان هستند. این بر خلاف کلان روایتی است که می‌گوید ایرانیان استبدادپذیر و ظلم‌پذیر و توسری‌خور بودند. البته در دوره‌هایی از تاریخ چنین بودند. اما تاریخ ما نشان می‌دهد که در خیلی از جاها ایرانیان شورش می‌کردند و از آبرو و ناموس و مال خودشان در برابر حاکمان خودکامه و یورشگران دفاع می‌کردند. البته می‌توان گفت در طول هزار و پانصد-ششصد ساله اخیر، شورشی‌های ایرانیان، شورش بر اشخاص و پادشاهان بوده، نه بر پادشاهی. یعنی گویی خود نظام پادشاهی مقدس بوده و قابل تغییر نبوده و ایرانیان افراد و اشخاص را تغییر می‌دادند. اما نباید این را به يك کلان روایت تبدیل کنیم و کل تاریخ سیاسی‌مان را با آن تبیین کنیم.

استبداد لجام‌گسیخته نداشتیم

اگر دوره هخامنشیان را مطالعه کنیم که منابع ما راجع به آن توسط یونانیان و رومیان نوشته شده، می‌بینیم که متفکران یونانی تعبیر تیرانی یا جباریت یعنی استبداد شخصی لجام‌گسیخته را داشتند که خودش قانون می‌گذارد و اراده خودش مبداء قدرت است. ایشان حکومت‌های ایرانی را دست کم در ادواری تیرانی نمی‌خواندند و آن را موناشری می‌نامیدند. برای برخی متفکران یونانی موناشری ایرانی مدلی آرمانی بوده و آن را بهترین گونه حکومت تلقی می‌کردند. اینکه می‌گویند در ایران قانون نبوده، منتفی است. ما نزد پاره‌ای از یونانیان باستان، مثل کتاب گزنفون یعنی بازگشت ده هزار نفر و کوروش‌نامه، تعبیر «قانون پارسی» داریم. اساسا یونانیان کوروش هخامنشی را قانون‌گذار می‌خواندند و هرودوت می‌گوید خود ایرانیان را پدر می‌نامند. در دوره اشکانیان هم پادشاهان اشکانی خود را «فیل‌ه‌لن» یعنی دوستدار فرهنگی یونانی خطاب می‌کردند. می‌دانیم دوره اشکانیان زمان رواج و رشد مهرپرستی است. اساسا باورها و نظام اعتقادی آیین میترا یا مهرپرستی که به‌شدت در فرهنگ اروپایی تاثیر گذاشت و آیین جهانی شد، با حکومت خودکامه و بی‌قانون جور در نمی‌آید. در دوره ساسانیان هم رابطه مردم و حکومت از سنخی نیست که بعد از سلجوقیان و مغولان در ایران شکل می‌گیرد و نوعی آشفتگی و زورگویی محض حاکم می‌شود. در دوره ساسانیان قانون وجود دارد، حق و حقوق مردم و رعیت شناخته شده است. اساسا مفهوم آزادی (نه آزادی به معنای مدرن کلمه که تنها در 200-300 سال اخیر هژمونیک شده) چنان که جان لاک در رساله درباره حاکمیت می‌گوید، با مفهوم و ایده مالکیت در پیوند تنگاتنگ است. در دوره ساسانیان و به‌طور کلی در دوره باستان، در

ایران مالکیت مبانی محکم و استواری داشته و چنان نیست که تصور کنیم مردم و اشراف و خاندان‌ها نوکر و غلام حلقه به گوش پادشاهان بودند. حدود 20 تن از پادشاهان ساسانی توسط اشراف زمانه از قدرت ساقط شدند و چند تن از آنها کشته شدند. این نشان می‌دهد که خاندان‌های متنوع از همان سنجی که در اروپا بودند و باعث پیدایش ماگنا کارتا و شکل‌گیری مبانی نظام‌های سیاسی مدرن شدند، در ایران باستان و ایران دوره هخامنشی وجود داشته است.

دو روایت درباره ایده مشروطیت

در گفتار مشروطه‌خواهان و موافقان و مخالفان و تحلیل‌گران مشروطه، درباره ایده مشروطیت و ایده انقلاب مشروطه دو تحلیل یا روایت وجود دارد. نخست روایت کسانی که می‌گویند ایده مشروطیت و انقلاب مشروطیت، صد درصد یک ایده فرنگی و اروپایی و وارداتی بود و از آنجا می‌آمد و ما باید آن را می‌شناختیم و مبانی‌اش را مطالعه می‌کردیم که این کار را نکردیم و ... البته اگر ایده مشروطیت را فقط به معنای آنچه که اساس نظام‌های سیاسی مدرن در 200-300 سال اخیر تلقی کنیم، تا حدی می‌توان با این روایت موافق بود. اما اگر این را یک پدیده ریشه‌دار و تاریخی یعنی با فرض پیوستگی و انباشت شونده و تکامل مطالعه کنیم، که یک نوع مطالعه تاریخ است، آنگاه بدیل روایت اول قابل اعتنا می‌شود. پاره‌ای از مشروطه‌خواهان و مورخان از همان زمان پیش از انقلاب مشروطه تا روزگار ما قائل به این بودند که درست است که ما ایرانیان مشروطه را به عنوان یک اندیشه و یک آرمان، از غرب وارد کردیم و به شدت وامدار غربی‌ها بودیم، اما در تمدن و فرهنگ و آیین‌ها و باورهای سیاسی خود ما هم ریشه و پیشینه داشته است. یعنی چنین نبوده که این کالای وارداتی یکسره برای ما بیگانه باشد. ما در دوره باستان آگاهی‌های مذکور را داشتیم، نظام سیاسی ما لجام‌گسیخته نبوده و در حماسه ملی ما یعنی شاهنامه فردوسی مردم ذی‌حقند و بر پادشاهان خودکامه گستاخ و بی‌پروا هستند و به ویژه خاندان‌ها و پهلوانان چنین هستند و در راس همه اینها رستم است که می‌دانیم در شاهنامه ایران‌بان است، یعنی نگهبان پادشاهی ایران است، نه پادشاهان ایران. این رستم به همین دلیل که خود را نگهبان ایران می‌داند، به خودش حق می‌دهد در برابر پادشاهان خودکامه گستاخ سخن بگوید.

بنابراین یک روایت این بوده که در بن فرهنگ ریشه‌ها و نطفه‌های فکر و آموزه مشروطه و قسطنطوسیون را داشتیم. قانون هم داشتیم، البته در یک زمان‌هایی بعد از بین رفته. در اسلام هم چنین بوده

است. یعنی در آیین اسلام و به ویژه تشیع نوعی از فکر و فرهنگ تبلیغ می‌شود که هر گونه نظام غیرمردمی و ضد مردمی را که ادعای مالکیت به شکل علی‌الاطلاق بر سرزمین و کشور و مردم بکند، فرعون‌ی تلقی می‌کند. مثال‌های زیادی در این زمینه می‌توان ارایه کرد.

مخالفت اسلام با خودکامگی

برخی تحلیل‌گران و در راس ایشان ماشالله آجودانی به کسانی مثل میرزا ملکم خان و مستشارالدوله که می‌گفتند مبانی مشروطه در اسلام و آیین تشیع وجود دارد، شدیداً انتقاد می‌کنند و می‌گویند ایشان خشت کجی در جریان تجددخواهی ایرانی و نوسازی و توسعه سیاسی گذاشتند. من معتقدم امثال میرزا ملکم‌خان و مستشارالدوله، صرفاً به دنبال همسان‌سازی مشروطه وارداتی با اسلام و مبانی آن نبودند، بلکه حرف دیگری می‌زدند که برای امروز و آینده ما بسیار مهم است. ایشان نمی‌گفتند اسلام همان مشروطه است، بلکه می‌گفتند اسلام با خودکامگی و استبداد و حکومت ضد مردمی و پایمال کننده حق و حقوق مردم جور در نمی‌آید. ایشان می‌گفتند اگر غرب را هم کنار بگذاریم، از دل اسلام قرار نیست حکومت لجام‌گسیخته سوار بر مردم بر آید. میرزا ملکم‌خان نوشته است: به درستی عرض می‌کنم امروز منشأ اعظم بلاهای ایران در کفر همین عقیده‌ایست که اطاعت این دستگاه (ظلم و استبداد) را در نظر عوام عمل مشروع ساخته است، ما اهل ایران هرگز بی غیرت نبوده‌ایم، ولیکن در ملکی که اطاعت ظلم را تکلیف شرعی و تمکین هر قسم نامردی را لازمه دینداری قرار داده باشند، چگونه ممکن است خلق آن ملک در يك دریاي مذلت هر روز فروتر نروند؟ باید در اینجا بی پرده عرض نمایم که از مشاهده این حال غرق حیرت هستیم که آیا علمای دینی چگونه راضی شده‌اند، چنان اشتباه آشکار در ملک ما منشأ آن همه مصائب بی انتها شده باشد؟ رفع این اشتباه از برای روسای دین چه اشکالی خواهد داشت؟». بنابراین اینکه فکر کنیم ایده مشروطیت اساساً و از بیخ و بن از غرب آمده، هم غلط تاریخی است و هم به سود ما نیست. ذات و سرشت ما استبداد‌پذیر نیست و تحولات روزگاران می‌توانسته به ما اجازه دهد که بتوانیم ازدهای استبداد و خودکامگی را مهار کنیم. کوتاه سخن آنکه اگر ما ایرانیان توانستیم انقلاب مشروطه را نسبتاً آرام پیروز شویم و نخستین ملت شرقی مسلمان و آسیایی بشویم که در يك خیزش ملی و مردمی اصیل، نه ساختگی و نه نتیجه توطئه انگلستان و قدرتهای دیگر باشد، بلکه يك انقلاب اصیل ملی برپا کنیم و نظام خودکامه را به زیر بکشیم، به دلیل این بود که ما پیشینه‌های درازی در تاریخ و فرهنگ داشتیم.

هم در اندیشه و فرهنگ ایران باستان و هم در اندیشه و فرهنگ دوران اسلامی، حقی وجود داشته که از آن می‌توان به عنوان «حق شورش» و «حق اعتراض» تعبیر کرد. یعنی در ایران باستان در متون و منابع دینی شاهدیم که به صراحت گفته می‌شود اگر مردم تشخیص بدهند که حاکم و حکومتی فاسد است و در مال و جان آنها را به خطر انداخته، حق دارند بر آن شورش کنند.

معمولا تاریخ مشروطه‌خواهی ایرانیان از منظر تاریخ تطور نظم موسوم به تجدد آمرانه یا تجدد سلطانی نگاشته شده است. لکن می‌بایست روی دیگر این رخداد را در نظر گرفت. در مقابل تجدد سلطانی و آمرانه همواره نوعی تجدد مقاومت و ناراضی هم قد علم کرده است. این از پیش‌فرض تقدم مقاومت بر قدرت ناشی می‌شود.

اگر ما ایرانیان توانستیم انقلاب مشروطه را نسبتا آرام پیروز شویم و نخستین ملت شرقی مسلمان و آسیایی بشویم که در يك خیزش ملی و مردمی اصیل، نه ساختگی و نه نتیجه توطئه انگلستان و قدرتهای دیگر باشد، بلکه يك انقلاب اصیل ملی برپا کنیم و نظام خودکامه را به زیر بکشیم، به دلیل این بود که ما پیشینه‌های درازی در تاریخ و فرهنگ داشتیم.